



۲۰۲۰/۰۹/۱۸



گزینش و همسانی: انجنیر شیر ساپی

ذوالقرنین قرآنی اسکندر مقدونی است نه کوروش هخامنشی

به راستی که متن قرآن، به عنوان سندی موثق و همزمان، راه نمای هر مورخ مسلمانی است که در حوزه ی مسائل ادیان و تاریخ شرق میانه و سرگذشت مردم آن تحقیق می کند.

برای آشنا شدن با شکل بروز مسئله یهود، اشاره به حوادث پیش از ظهور کوروش در بین النهرین ضروری است. بنابر متن تورات و اشارات دیگر منابع تاریخی، قریب سی سال پیش از تسلط کوروش بر بین النهرین، لشکریان بخت النصر، سرکرده بابلیان، اورشلیم را تسخیر و یهودیان را در ایران و افغانستان و قفقاز و خراسان بزرگ پراکنده و تبعید می کند. تورات و اسناد تاریخی کهن از اسیری برگزیدگان قوم یهود و انتقال ثروت معابد اورشلیم به بابل نیز سخن گفته است. بنابر تایید بعضی منابع، در سال 586 پیش از میلاد، از معبد خدایان و از تمدن یهود، چیزی در ارض مقدس باقی نمی ماند و یهودیان به صورت قوم آواره ای در مشرق زمین و به ویژه در ایران پراکنده اند. از این مقطع، تورات از زبان انبیاء یهود، یک سلسله تحولات آتی را به اسیران بابل وعده می دهد و در موارد متعدد می گوید که به زودی لشکریان یک قوم قدرتمند و خون ریز برای تخریب بابل و آزاد کردن اسیران حرکت خواهند کرد. تورات آشکارا و با وضوح کامل سرکرده این قوم مهاجم به بابل را با نام کوروش می خواند و محل تجمع آن ها را آن سوی کوه های قفقاز و در سرزمین اشکناز، که در حوالی سواحل شمالی دریای سیاه است، می گوید.

بنابراین معقول است بیندیشیم آن کوروشی که مقام اش در تورات و نزد یهود حتی از موسی، پیامبر خدا نیز بالاتر و عزیزتر است، قاعدتاً می باید خدمت بزرگ و بی نظیری به قوم یهود کرده باشد و همین خدمت ویژه و انحصاری او به یهودیان است که باعث شده تا تورات کوروش را به عنوان ناجی و آورنده ی آزادی و رهایی و رفاه و آسایش و نیک بختی (البته برای یهودیان) معرفی نماید و بعد از تورات، مورخان معاصر یهود نیز در لباس ایران شناس و شرق شناس، کوروش را به عنوان نخستین «منادی حقوق بشر در جهان» و فردی با تسامح مذهبی و انسان دوست و تمدن آفرین و کبیر و... از گمنامی در آورده و او را در سراسر جهان و به ویژه در ذهن ایرانیان معروف و مقدس سازند!

امپراتوری هخامنشیان، درست پس از مرگ کوروش، به علت مخالفت کمبوجیه و بردیا [پسران کوروش] با تسلط یهودیان بر آن امپراتوری، در حال از هم پاشیدن بود. یهودیان که سرمایه گذاری کلان خود برای استقرار کوروش در خطر می دیدند، با کودتای داریوش، موفق به حذف آن دو برادر و موجب ظهور شاخه ی جدیدی در آن امپراتوری به سر کردگی داریوش شدند و امپراتوری نوپا را به طور کامل در اختیار گرفتند.

اشاره کنم که واژه ی هخامنش نیز لقب دیگری است که پس از تسلط "داریوش" و نخست وزیری "مردخای" و انتخاب "استر" به عنوان ملکه ی داریوش [خون آشام] و قتل عام پرخشونت مخالفان یهود در سراسر منطقه، که نزد یهودیان به عید پوریم معروف است و بالاخره تسلط کامل رابی های یهود بر ایران و بین النهرین، مردم شکست خورده ی منطقه بر قوم داریوش نهادند و آن ها را خاخام منش به معنای پیرو روحانیت یهود نام نهادند. این نام پس از خروج قوم کوروش [یاجوج و ماجوج] از منطقه، به سبب شکست شان از اسکندر، هرگز در تاریخ ایران تکرار نشده و تا ۸۰ سال پیش هیچ کس با آن آشنا نبوده است و این خود دلیل بزرگی است که بومیان ایران هخامنشیان را مهاجم و غریبه می شناخته اند. بیگانگی آن ها برای بومیان ایران تا به آن حد جدی و خاطره ی ویرانگری های شان در بین النهرین و ایران چندان با نفرت و خشم عمومی توأم بوده است که ردی از این امپراتوری را، تا ۸۰ سال پیش، حتی در افسانه های شاهنامه نیز نمی یابیم.

د پائو شمیره: له 1 تر5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پاڅوالې د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکې په خیر و لوی

عواقب پوریم چنان سرزمین ایران و بین النهرین شرقی، بابل و آشور و عیلام را، در سکوت مطلق تاریخی فروبرد. از سوی هیچ مورخی در جهان، نامی از واقعه ی پوریم، به عنوان یک رخ داد موثر در توقف مدارج پیشرفت آدمی نیامده است. آیا امکان دارد که **توین بی و ویل دورانت و تایلر** و دیگران را از مطالب کتاب **استر تورات بی خبر بدانیم!!!**

بازخوانی آیات معینی از **کتاب مقدس تورات**، به حادثه ای تحت عنوان «پوریم» اشاره می کند و از قول قوم یهود می گوید: **مطلع شدیم که مردم منطقه شرق میانه تصمیم به نابودی یهودیان گرفته اند. پس ما پیش دستی کردیم و با کمک هخامنشیان دشمنان خود را در سیزدهم ماه آدار از بین بردیم و 77 هزار تن از آنها را هلاک کردیم!**

اثبات ماجرا و رخ داد پوریم صرفاً بر اساس نوشته های تورات مطرح نمی شود بل همین توقف ساخت و ساز در تخت جمشید و تخلیه ی سرزمین خالی از انسان ایران به وسیله ی یهودیان و نیزه داران هخامنشی، دروغ بودن امپراتوری اشکانی و ساسانی و نیز گم شدن سی ملت و قوم که در زمان داریوش با او می جنگیده اند و توقف هرگونه تولید و نبود هیچ مرکز تجمع انسانی و فقدان زیر بنای روابط اجتماعی چون بازار و کاروان سرا و پل و حمام و آب انبار کاملاً نشان می دهد که ماجرای پوریم در تورات داستان نیست بل ابعاد آسیب بر جای مانده از آن را صدها برابر از اعتراف تورات نیز وسیع تر می بینیم. ضمناً بدانید که در قرآن کریم حتی یک جمله ی مناقض پیدا نمی کنید .

در مورد پوریم اشاره ی نسبتاً دقیقی در **قرآن عظیم** آمده آن جا که درباره ی نوالقرنین می گوید اسکندر در نقطه ی پرت افتاده ای به مردمی برخورد که برهنه بودند، حرف زدن بلد نبودند و از تجاوزات واهمه و شکایت داشتند.

نخستین هالوکاست جهان را، در ۴۸۰ سال پیش از میلاد، در شرق میانه ی کهن برپا کرده اند و چنان نسل کشتی و قتل عامی را مرتکب شده اند که چرخه ی تجمع و تمدن و تولید برای ۱۲۰۰ سال، تا طلوع اسلام در منطقه ی ما متوقف مانده ، و بد تر از آن، با تاریخ نگاری های جاعلان و برنامه ریزی شده ی دو سده ی اخیر، این رخ داد را، به گونه ای از دید مسلمین و مردم منطقه و جهانیان پنهان نگه داشته اند که هیچ مورخی از توین بی و ویل دورانت و حتی **محققان ضد صهیونیست معاصر**، از قبیل **فوریسون و گارودی و ادوارد سعید و گیدیون آرون و نورمن فینکلشتاین و اسرابیل شاهاک** و ده ها نام آور تاریخ پژوه دیگر، هرگز کم ترین اشاره ای به این فاجعه ی بشری نکرده اند و حادثه ای را که قرن ها موجب توقف رشد در پروسه ی تمدن آدمی شد، علی رغم اعتراف صریح تورات به ارتکاب آن توسط یهودیان، به کلی از نگاه مورخین پنهان مانده و هرگز در هیچ تالیف تاریخی به رخ داد آن، کم ترین اشاره ای نشده است!

مطلبی که با موفقیت تمام تا همین چند سال پیش در حوزه ی تاریخ نویسی عمومی برای شرق میانه و جهان پیش برده اند و کوشش های مندرج در مجموعه «**تاملی در بنیان تاریخ ایران**» نخستین تلاش در جهت بازخوانی اسناد رخ داد پوریم است، که باز هم با توطئه ی سکوت و سرپوش گذاری در سطح جهان رو به رو شده و آشکارا شاهدهیم که با فعال کردن پایگاه های داخلی و منطقه ای و جهانی خویش، قصد کم اثر کردن سعی تازه درگرفته برای معرفی پوریم و اثرات آن بر سرنوشت تمدن بشری را دارند.

بررسی های محقق ارجمند، ناصر پورپیرار در بازنگری تاریخ و ماهیت قوم هخامنشی بر مبنای اطلاعات تاریخی تورات، آشکارا نشان داده است که تورات تنها منبعی است که هخامنشیان را پیش از حضورشان در منطقه می شناسد و افزون بر آن، تورات هخامنشیان را به عنوان بازوی نظامی خود برای نابودی قطعی بابل و آزادی ثروت و اسیران یهود از اسارت بابلیان می شناساند.

د پانو شمیره: له 2 تر5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
پاڼونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خبر و لولۍ

پس از سقوط هخامنشیان، به دست اسکندر مقدونی و گریز بقایای آنان، به سرزمین بومی خود، یعنی سرزمین خزران و سد بستن اسکندر ذوالقرنین بر مسیر بازگشت آن‌ها، در دربند قفقاز، به تقاضای بومیان منطقه، که عیناً با توضیح قرآن نیز منطبق است.

تا پیش از تالیف کتاب «ذوالقرنین یا کوروش کبیر» از سوی مولانا ابوالکلام آزاد، نخستین وزیر فرهنگ هند بعد از استقلال، به دلیل ناشناخته بودن کوروش هرگز هیچ مورخ یا محقق در طول تاریخ در تطبیق ذوالقرنین مذکور در قرآن با شخصیت‌های مختلف تاریخی، کوروش هخامنشی را مثال نزده است. نخستین کسانی که درصدد برآمدند ذوالقرنین قرآنی را همان کوروش مکشوفه شرق شناسان غربی معرفی کنند، سر سید احمدخان، چهره سرشناس و مشهور وابسته به استعمار انگلستان در هند، و بعد از او ابوالکلام آزاد بودند که این آخري با تالیف کتاب «ذوالقرنین یا کوروش کبیر» در حقیقت کار تکمیل تهیه خوراک برای جریان باستان ستایی در موضوع کوروش را به اتمام رساند. از آن زمان تاکنون، باستان گرایان ایرانی، نوق زده مشغول تکرار بافته‌های ابوالکلام آزاد و نکوهش و تخریب شخصیت اسکندر شده و کتاب «ذوالقرنین یا کوروش کبیر» و مولف آن را به عنوان نخستین کاشف این حقیقت تاریخی برای ایرانیان تقدیر می‌کنند!

گرچه در این جا فرصت نقد و بررسی نظرات ابوالکلام آزاد نیست اما به عنوان يك اشاره مختصر و بنیانی در این باره باید گفت که لقب ذوالقرنین در معنای اصلی «صاحب دو شاخ» درباره اسکندر مقدونی که تصویر او بر روی سکه‌های اش با دو شاخ حک شده است، به مراتب بیشتر همخوانی دارد تا با مجسمه‌ای در پاسارگاد که دو بال (و نه دو شاخ!) دارد و بر اساس کتیبه ای ظاهراً از بین رفته به کوروش منسوب شده است.

از جمله ی این خراب کاری های ضد تاریخی، موضوع حیات و حضور هخامنشیان و ظهور و طلوع اسکندر در شرق میانه است. اگر بتوانیم مختصری از تاثیر تاریخی حمله ی اسکندر به شرق میانه را هم بیان کنیم، معلوم کرده ایم که نفرت از هخامنشیان در منطقه ی ما تا چه اندازه وسیع و تا چه حد عمیق بوده است تا جایی که قرآن، یعنی برجسته ترین سند هستی و هویت و نمایان ترین نمودار دانایی در شرق میانه نیز، به وسعت تنفر از هخامنشیان و اهمیت حضور اسکندر در بازسازی هستی پامال شده ی بومیان و ملت های متعددی در این منطقه اشاره کرده است. برای دریافت اندکی از پهنای این نفرت، کافی است توجه کنیم که تا ۱۰۰ سال پیش و به درازای ۲۲۰۰ سال هیچ مدرک بومی و ملی و منطقه ای و به هیچ صورتی از حضور قریب دو قرنه و نیمه ی هخامنشیان یاد نکرده است و مورخین صدر اسلام و حتی شاهنامه نیز نتوانسته ردی از ذکر آنان در افواه و در یادگارهای تاریخی بیابند. حالا در نظر بگیریم که بازسازان هخامنشیان در دوران جدید، یعنی یهودیان، که میزبانان اصلی و کهن آنان در میان ما بوده اند، تا چه اندازه به اهمیت این اشاره آشکار و روشنگر قرآن و قوف داشته اند که درست همزمان با برآوردن مجدد آن نام ها و یادگارها، فراموش نکرده اند که، علی رغم صد ها سند که در طول زمان ذوالقرنین را اسکندر شناخته و او را ستوده است، بکوشند در این اشاره ی محکم قرآنی نیز در دوران اخیر دست برند، خلط مبحث بیافزینند و ذهن خام و خرد شده ی ایرانیان را با کمک عظمت طلبانی که در میان شان متاسفانه آیات عظام و مفسران کبیر قرآن نیز یافت می شود، به این سو منحرف کنند که منظور قرآن نه اسکندر که کورش بوده است!!!

برای دست بردن و تحریف در متنی ابتدا باید بتوان نظیر و همسنگ آن متن را فراهم کرد و چون تاکنون این امر، بنا بر صریح قرآن، برای کسی و حتی یهودیان نیز ممکن نبوده، پس تحریف قرآن از منظر فنی نیز نامیسر است. زیرا اگر یهودیان قادر به چنین اقدامی بودند اینک مسلمانان نیز مانند مسیحیان ورژن های مختلفی از قرآن در اختیار و بهانه های بزرگ تری برای تفرقه ی بیش تر داشتند!!!

تمام مورخان و دانشمندان قرون گذشته، عمدتاً اسکندر مقدونی را به عنوان ذوالقرنین قرآنی و سازنده سد در برابر اقوام یا جوج و ماجوج می‌شناسانند و اساساً اسکندر مقدونی نزد این دانشمندان و جز در متون زردشتی و شعوبیه شخصیتی

د پانو شمیره: له 3 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼونه: دليکنې د ليکنيزې بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

بسیار والا و حتی مقدس است. بر مبنای ادله و اسناد بی شمار و از جمله سکه های خود اسکندر، منظور قرآن عظیم از ذوالقرنین، اسکندر بزرگ است. برای آشنا شدن با بحث بنیادی آن به قسمت سوم کتاب های «پلی بر گذشته» رجوع کنید.

هخامنشیان که برای مدت بسیار کوتاهی در اینجا تا توانسته اند آدم کشته اند و خرابی به بار آورده اند و وقتی هم که اسکندر وارد شد به سرعت پشت کوه های قفقاز گریختند و ماجرایشان تمام شد چنانکه **در قرآن هم عین این صحنه توصیف شده است که مردم به اسکندر تظلم می کنند که تو کاری بکن که این قوم بازنگردند اسکندر هم همچنان که قرآن می گوید سدی در برابر دربند قفقاز که تنها راه عبور آنها از شمال به جنوب بوده را می بندد.**

اگر آگاهی هایی به طور نسبی درباره ی بین النهرین نزد اسکندر می یابیم، خود عالی ترین دلیل است که لایه ی نازکی از خردمندان، که پایه گذار آکادمی در غرب شده اند، از قتل عام پوریم، آن هم از غربی ترین حوزه های تجمع بین النهرین، جان به در برده و به سمت غرب امن گریخته اند. گریختگان از پوریم و بنیان گذاران آکدمی، از جمله **سقراط و ارسطو و افلاطون**، باید که یادگارهایی از توحش پوریم با خود به غرب برده باشند. انعکاس آن ماجرای بزرگ است که اسکندر کبیر تحت تاثیر اصحاب آکادمی و به عنوان مجازات و تلافی پوریم، یهودیان را قتل عام کرد و اورشلیم را سوزاند.

این دومین نابودی کامل مرکزیت یهود در حیات ماقبل اسلام آنان است که نخستین آن را به صورت تخریب اورشلیم به دست بخت النصر می شناسیم، تصاویری که **با تذکر قرآن کریم در باب دو بار انهدام یهودیان مطلقا منطبق است.**

حضور اسکندر در بین النهرین غربی و اورشلیم، باید اصلی ترین انگیزه ی اسکندر برای ورود به سرزمین های خارج از حیطه ی پوریم را، قصد انهدام قوم یهود، در پاسخ و تلافی اجرای آن قتل عام تمام بدانیم. چنان که تاریخ از تخریب کامل معابد اورشلیم و قتل عام مردم آن، در وسعت و به صورتی خبر می دهد که امکان بازگشت دوباره ی یهودیان به اورشلیم را تا درازای ۲۲۰۰ سال ناممکن کرد. اقدامی که آشکارا صورتی انتقام جویانه دارد. مورخ از آن که مقدمات و علت انتساب این حمله به آنتیخیوس چهارم را بسی معیوب می بیند، مطمئن است که نابودی قوم یهود مستقلا به دست و در زمان حیات اسکندر کبیر صورت گرفته و این تنها ماموریت و مقصد اقدام او برای حرکت به شرق بوده است. اگر اینک تاریخ نویسی جهان آنتیخیوس چهارم را جای گزین اسکندر بزرگ کرده، از آن است که لقب کبیر و اعتبار تاریخی اسکندر در شرق و غرب جهان و بازتاب مثبت کوشش های او در بازسازی مصر و بین النهرین، هر اقدامی از سوی او را در منظر جهانیان موجه جلوه می داد. این علت اساسی آن کوشش یهودیان است که خلاف عقیده ی جاری پیوسته اسکندر را شخصیتی معیوب و بدون توازن، از جمله در دروغ بزرگ آتش زدن تخت جمشید، جلوه داده اند!!! گمان من بر این است که داستان کشتار یهودیان در زمان تیتوس یا به دست آنتیخیوس چهارم، یعنی اواسط قرن اول پیش از میلاد، تراشیدن معارضی علیه آن اقدام به دست اسکندر بزرگ است. دم خروس این مسئله آن جا پیدا می شود که لااقل در اسنادی که من به آن برخورده ام یهودیان هرگز تیتوس و یا آنتیخیوس را لعنت نکرده اند **ولی کنیسه هیچ دعا و عظمی را بدون لعن بر آشوریان و بخت النصر و اسکندر بر گزار نمی کند!!!** این مطالب می رساند که پایان تمرکز یهودیان در سرزمینی معین در جهان باستان همان زمان ظهور اسکندر کبیر است. دلیل دیگر من این است که صفحات تاریخی و ذیل نوشته های تورات، در زمان ظهور اسکندر قطع می شود و به پایان می رسد و حتی از شخص اسکندر نیز نامی در این کتاب ها نیست.

اسکندر کبیر و میراث بران او که به سلوکیه (مقدونیان) معروف شده اند، از 330 سال قبل از میلاد تا 60 سال پس از میلاد در مصر و بین النهرین غربی حضور داشته اند. مدرک این حضور سکه های سلوکی تاریخ دار (که با سکه های

د پانوی شمیره: له 4 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

یونانی کاملاً متفاوت است) و نیز ابنیه و آثار متنوع معماری است که از مصر تا فلسطین و لبنان پراکنده است. در واقع حرکت اسکندر به شرق نه با قصد جهان گشایی که تنها با هدف برانداختن یهودیت انجام شده است.

تجمع سلوکیه و میراث برندگان اسکندر در مصر و بین النهرین از جهاتی چند با تجمع مهاجران یونانی در ایران به کلی با هم بی ارتباط اند و از دو موقعیت مختلف اقتصادی - اجتماعی حکایت می کنند. بقایای سلوکی در غرب بین النهرین و مصر و شامات و ترکیه، از جمله ابنیه ی مختلف و متعدد و شکوهمند و سکه های پر ارزش آنان از حضور یک سیستم توانا و آزاد و پا بر جا و ثروتمند، تحت مدیریتی واحد و منضبط خبر می دهد، در حالی که همین نشانه ها از یونانیان در ایران بسیار ضعیف و بل حقیر است که حد اکثر توان یک واحد مهاجر نشین موقت را نشان می دهد. اما به هر حال چون تاریخ حاشیه ی غربی بین النهرین، که منطقه ای پوریم نزده است، نیازی به ساخت امپراتوری های قلابی اشکانی و ساسانی نداشته، پس همه و همه به سلوکی بودن آن اعتراف دارند.

یونان که از حمله ی اسکندر آسیب دیده بود، چنان سرگرم ستیزه ها و مخاصمات نسبتاً طولانی با رومیان بود که درست 200 سال پس از سلوکیه و بر اثر شکست در برابر رومیان در سال 146 پیش از میلاد به شرق میانه ی تهی شده از آدمی وارد می شوند و از آن که بین النهرین در اختیار سلوکیه بود کلبی های مهاجر نشین خود را در ایران بدون بومی و بی مدعی تشکیل می دهند. اسناد ما در باره ی محیط ها و مراکز تجمع این یونانیان مهاجر به ایران نخست سکه های ویژه ای است که با سکه های سلوکی کاملاً متفاوت است و تاریخ گذاری بر آن از 138 پیش از میلاد تا میانه ی قرن سوم پس از میلاد، یعنی قریب چهارصد سال ادامه دارد و نیز بقایای معماری و نیز حجاری هایی است که در همه جا از خود به جای گذارده اند. به واقع این دو جریان سلوکی و یونانی توأم 700 سال در مشرق زمین حضور مسلم داشته اند. تاریخ سازان یهود در 200 سال پیش و با حق تقدم سر جان ملکم اسناد این یونانیان را با وقاحت تمام به اشکانیان بخشیده اند.

هخامنشیان که برای مدت بسیار کوتاهی به نفع حامیون یهودی اش تا توانسته اند در اینجا آدم کشته اند و خرابی به بار آورده اند و وقتی هم که اسکندر وارد شد به سرعت پشت کوه های قفقاز گریختند و ماجرایشان تمام شد چنانکه در قرآن هم عین این صحنه توصیف شده است که مردم به اسکندر تظلم می کنند که تو کاری بکن که این قوم باز نگردند اسکندر هم همچنان که قرآن می گوید سدی در برابر دربند قفقاز که تنها راه عبور آنها از شمال به جنوب بوده را می بندد.

اینک تصویر واقعی تاریخ ایران و تاریخ شرق میانه کاملاً روشن و درخشان و قابل مراجعه است اما کسی حاضر نیست که این را در سطح جامعه عرضه کنیم و از این خواب گرانی که برای ما با تزریق یک تاریخ پراز مواد مخدر به وجود آورده اند، بچه های ما بیدار شوند و به هویت بومی و اصل خودشان رجوع کنند. همه بیشتر در همان توهمات داریوشی، کوروشی نگه داشتند و حاصلش هم دشمنی کور با همسایگان و با همدیگر است.